

سهیل یاری گلدره

قلم انداز ۹: یادداشت‌هایی در تاریخ، ادبیات و فرهنگ

۶۳-۷۱

شوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سهیل یاری گلدره

چکیده: از جمله محاسن کتاب امثال و حکم استاد دهخدا، ترجمه هایی است که ایشان از جملات منشور و منظوم ارائه کرده اند. یکی از برجسته ترین ویژگی های ترجمه های دهخدا، کهن گرایی و سره گرایی است؛ به گونه ای که گاهی خوانندگان متوسط ممکن است ترجمه ها را درست متوجه نشوند. نویسنده در ضمن چندین یادداشت، می کوشد ترجمه های دهخدا را از لایبای امثال و حکم بیرون کشیده و همراه اعراب گذاری و ویرایش عبارات عربی و فارسی ارائه نماید. نگارنده در شماره پیشین مجله آینه پژوهش، در قالب سلسله یادداشت هایی پیرامون تاریخ، فرهنگ و ادبیات، بخشی از ترجمه های استاد دهخدا (از الف-خ) را به رشته تحریر درآورد. در یادداشت پیش رو به دنباله همان مطلب، شمار دیگری از ترجمه های ایشان در کتاب امثال و حکم را ارائه می دهد.

کلیدواژه: تاریخ، فرهنگ، ادبیات، دهخدا، ویژگی های ترجمه، کتاب امثال و حکم.

Brief Comments (9)

Notes on History, Culture, and Literature

By: Soheil Yāri Goldare

Abstract: Among the merits of *Amthal wa Hikam*, by Dehkhoda, are the translations which he has presented from prose and poetic sentences. One of the most prominent features of Dehkhoda's translation is its being archaic and pure Persian, so sometimes the usual readers may not understand the translations correctly. Through several pieces of writing, the author has tried to find the translated parts of *Amthal wa Hikam*, and presents them along with the Farsi and Arabic diacritical signs and editing. In the previous issue of this journal, in the form of a series of notes about history, culture and literature, a part of the translations of the first volume of the Dehkhoda's translations was presented. In the following article, the next part of the translations are going to be discussed.

Key words: History, culture, literature, Dehkhoda, the features of translation, *Amthal wa Hikam*.

رشحات القلم (۹)

خواطر في التاريخ والآداب والثقافة

سهیل یاری گلدره

من الأمور البديعة في كتاب امثال و حکم (= الأمثال والحكم) للأستاذ دهخدا، هي تلك الترجمات التي قام بها لعدد من العبارات النثرية والشعرية.

ومن أبرز ما يمتاز به دهخدا في ترجماته هو تمسكه بالأصالة مع عدم إغفال جانب الدقة والمتانة والرصانة، إلى الحد الذي ربما يصعب على عامة القراء الالتفات إلى المراد الحقيقي الدقيق لهذه الترجمات.

وفي هذه السلسلة من المقالات يسعى الكاتب إلى استخلاص ترجمات دهخدا من ثنایا هذه الأمثال والحكم وتقديمها إلى القراء بعد أن يضع لها الحركات الإعرابية المناسبة وتحرير العبارات العربية والفارسية فيها.

وقد قدم الكاتب في العدد السابق من مجلة آینه پژوهش (= مرآة التحقيق) وضمن سلسلة مقالاته التي تدور في مدارات التاريخ والآداب والثقافة بعضاً من ترجمات الأستاذ دهخدا ضمن حرفي (الألف والحاء)، وهو يقدم في مقاله الحالي واستمراراً لنفس السياق عدداً آخر من ترجمات الأستاذ في كتابه الأمثال والحكم.

المفردات الأساسية: التاريخ، الثقافة، الآداب، دهخدا، مميزات الترجمة، كتاب امثال و حکم (= الأمثال والحكم).

قلم انداز ۹: یادداشت‌هایی در تاریخ، ادبیات و فرهنگ

سهیل یاری گلدره

استاد دهخدا و ترجمه امثال و حکم عربی (۲)

در شماره پیشین مجله آینه پژوهش بخشی از ترجمه‌های استاد دهخدا (از الف - خ) آورده شد. اکنون به دنباله همان مطلب، شمار دیگری از ترجمه‌های ایشان در کتاب گرانمایه امثال و حکم آورده می‌شود:

دال

- دَوَامُ الشُّرُورِ بِرُؤْيَةِ الْاِخْوَانِ: پابندگی خوشی و شادمانی در دیدار برادران است. (ج ۲/ ۸۳۰)

را

- رُبُّ أَخٍ لَمْ تَلِدْهُ أُمَّكَ: بسا برادر که از مادر تو زاده نیست. (ج ۱/ ۸۶۳)
- رُبُّ الْبَيْتِ أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ: کدخدا به کالای خانه داناتر باشد. (همان)
- رُبُّ أُمِّيَّةٍ جَلَبَتِ مَيْتَةً: چه بسا آرزوها که مایه مرگ و هلاک است. (همان)
- رُبُّ سُكُوتٍ أْبْلَغُ مِنْ كَلَامٍ: چه بسا خاموشی که رساتر از گفتار است. (همان)
- رُبُّ شُهْرَةٍ لَا أَصْلَ لَهَا: چه بسیار بانگ و آواز که بر پایه‌ای استوار نباشد. (همان)
- رُبُّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ: بسا نکوهیده که او را گناهی نیست. (همان)

سین

- السَّمِيعُ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ: شنونده غیبت دومین غیبت‌کننده است. (ج ۱/ ۲۵۰)
- سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ أَسِيرَهُ: راز تو برده توست و چون سَمَر و داستان شد، تو برده آنی. (ج ۲/ ۹۶۶)
- سَحَابَةٌ صَيْفٍ عَنِ قَلِيلٍ تَقَشَّعُ: ابر تابستان دیری برنیايد که بگشاید. (ج ۲/ ۹۴۸)
- سِقَامُ الْحَرَصِ لَيْسَ لَهُ شِفَاءٌ / وَ دَاءُ الْحُمَقِ لَيْسَ لَهُ طَيْبٌ: درد آزیبی درمان است و بیماری گولی و ریش‌گاو را پزشک نباشد. (ج ۲/ ۹۸۱)
- السُّلْطَانُ يَصُولُ صِيَالِ الْأَسَدِ وَيَعْضِبُ عَضْبَ الصَّبِيِّ: پادشاهان چون شیران حمله کنند و مانند کودکان خشم گیرند. (ج ۱/ ۲۵۲)

شین

- شُحُّ الْغَنِيِّ عُقُوبَتُهُ: زُفْتِي تَوَانِغَرُ، شكنجه اوست. (ج ۲/ ۱۰۲۰)
- شَحِيحٌ غَنِيٌّ أَفْقَرُ مِنْ فَقِيرٍ سَخِيٍّ: زُفْتِي تَوَانِغَرُ نِيَا مَن دَرُو شِي جَوَانِمَرْدِ اسْت. (همان)
- شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَتَّقِيهِ النَّاسُ: بدترین مردمان آن باشد که مردمان از او بپرهیز باشند. (ج ۲/ ۱۰۲۱)
- الشَّيْءُ إِذَا جَاوَزَ حُدَّهُ انْعَكَسَ إِلَى ضِدِّهِ (يَا) الشَّيْءُ إِذَا غَلَبَ حُدَّهُ انْقَلَبَ إِلَى ضِدِّهِ: چون چیزی از سامان

نهاد و مَنبَش خویشتن فراتر شود، به مَنبَش و نهادِ ناهمتای خود بگردد. (ج ۱/ ۲۵۴)

- الصَّعُوءَةُ فِي النَّزْعِ وَالصَّبِيانُ فِي الطَّرَبِ: بُنَجَشْگ در کارِ مردن و کودکان در کارِ شادی و نشاط‌اند. (ج ۱/ ۲۵۵)

- الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ: پیردر خاندان خویشتن از خَرَد و آزمونی که او را در کارهاست، چون پیغمبری میان امتِ خود سودمند باشد. (ج ۱/ ۲۵۴)

* ضاد:

- ضاقَتِ الدُّنْيَا عَلَى الْمُتَّبَاعِضِينَ: دنیا بر کینه‌وران تنگ آید. (ج ۲/ ۱۰۶۲)

- ضَرْبُ الْحَبِيبِ أَوْجَعُ: زخمِ دوست دردناک‌تر. (همان)

- ضَرْبُ الْغُلَامِ إِهَانَةٌ لِلْمَوْلَى: زدن بنده خواری را خواجه باشد. (همان)

- الضَّرُورَاتُ تُبْسِحُ الْمَحْظُورَاتِ: ناچارِ نارواها را روانی بخشند. (ج ۱/ ۲۵۶)

- ضَائِقَةُ الْعِلْمِ الصَّلْفُ: آه و آکِ دانش، لاف است. (ج ۲/ ۱۰۴۹)

- الضَّرْفُ بِالْعَقْلِ وَالْأَدَبِ لَا بِأَصْلِ وَالتَّسْبِ: بزرگی و ارزدرد خَرَد و فرهنگ باشد، نه در بزرگواری تبار و خاندان. (ج ۱/ ۲۵۳)

صاد

- صَاحِبُ الْأَخْيَارِ تَأْمِنُ الْأَشْرَارُ: بانیکان هم‌نشین شو، از بدان ایمن نشین. (ج ۲/ ۱۰۵۰)

- الصُّبْحَةُ تَمْنَعُ الرَّزَقَ: خوابِ بامداد، درِ روزی ببندد. (همان، ج ۱/ ۲۵۵)

- الصَّبْرُ أَحَبُّ بَدْوَى الْحَجِيِّ: شکیبایی خَرَد‌مندان را سزاوارتر. (همان)

- الضَّمَانَةُ أَوْلَاهَا نَدَامَةٌ وَأَوْسَطُهَا مَلَامَةٌ وَأَخْرُهَا غَرَامَةٌ: پابندانی و پذیرفتاری را نخست پشیمانی و از آن پس سرزنش و سپس تاوان در پی باشد. (ج ۱/ ۲۵۶)

- ضَيْفُ الْبَخِيلِ أَمِنْ مِنَ التُّخْمَةِ: میهمانِ زُفْتان و سیه‌کاسگان از ناگواری و گرانی شکم آزاد باشد. (ج ۲/ ۱۰۶۳)

ط

- طَالَ حَزْنٌ مِنْ طَالَ رَجَاؤُهُ: آن را که آرزو درازانده دراز. (ج ۲/ ۱۰۶۵)

- طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ: پژوهنده دانشی میان نادانان چون زنده‌ای است میان مردگان. (ج ۲/ ۱۰۶۴)

- الطَّيِّبَةُ طَيِّبٌ كَامِلٌ وَالطَّيِّبُ خَادِمُهَا: نهادِ جهان یا نهادِ تن پزشک رسا و بزرگواری است و پزشکان چاکران و پرستاران آن باشند. (ج ۱/ ۲۵۶)

- طَرَمَعَ الْأَشْكَالُ: با هم جنسانِ خویشتن پَر. (ج ۲/ ۱۰۶۹)

- الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ نَفْسِ الْخَلَائِقِ (یا) بَعْدَ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ: راه رسیدن به خدا به شمارِ هر تن از آفریدگان (یا) به شمارِ هر دمی از دم‌های آفریدگان است. (ج ۱/ ۲۵۶)

- الطَّمَعُ الْكَاذِبُ مُدِقُّ الرَّقَبَةِ: آرزِ نابجای کمرشکن باشد. (ج ۱/ ۲۵۷)

ظا

- الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ: آشکار پیشگاه و دیباچهٔ نهان باشد. (ج ۱/ ۲۵۷)

- الظُّلْمُ بِالظُّلْمِ وَالْبَادِي أَظْلَمُ: ستمی به ستمی، و آن که آغاز کرد

۱. آک، عیب، تعب، زنج، سختی

ستم‌کارتر است. (ج ۱/۲۵۷)
 - الْعِلْمُ عِلْمَانٌ: عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ: حدیث دانش بردو گونه باشد: دانش تن یا پزشکی و دانش دین‌ها و نحله‌ها. (ج ۱/۲۶۲)
 - الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالْتَمَشِ فِي الْحَجَرِ: چون خردسال دانش آموزد، مانند کنده‌ای بر سنگ برجا ماند. (ج ۱/۲۶۲)
 - الْعِلْمُ لَا يَجِلُّ مَنَعُهُ: دریغ از آموختن دانسته به دیگران روا نباشد. (ج ۱/۲۶۲)

عین

- الْعَادَةُ طَبِيعَةٌ خَامِسَةٌ: آموختگاری پنجمین از چار سرشت باشد. (ج ۱/۲۵۷)
 - الْعَارُ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ: ننگ در خواری خواهندگی است. (همان)
 - الْعَاقِلُ يُبْصِرُ بَقَلْبِهِ مَا لَا يُبْصِرُ الْجَاهِلُ بِعَيْنِهِ: دانا به دل آن بیند که نادان به چشم نبیند. (ج ۱/۲۵۷)
 - الْعَاقِلُ يَفْتَخِرُ بِالْهَمِّ الْعَالِيَةِ لَا بِالرِّزْمِ الْبَالِيَةِ: بالش خردمند به همتای بلند باشد، نه پدران ارجمند. (ج ۱/۲۵۸)
 - عَالِمٌ بِلَاعْمَلٍ كَشَجَرَةٍ بِلَأَثْمَرٍ: دانشمندی که دانش خود به کار نبندد مانند درختی است که بر نیارد. (ج ۲/۱۰۸۷)
 - الْعَجْرُ أَخْرُ حَيْلَةَ الْإِنْسَانِ: ناتوانی پایان و آخرین گریزگاه مرد است. (ج ۱/۲۵۸)

غین

- الْعَرِيضُ يَنْشَبُ بِكُلِّ حَشِيشٍ: غرقه بر هر گیاه خشک چنگ زند. (ج ۱/۲۶۴)
 - الْعَصْبُ غَوْلُ الْجِلْمِ (بَا) غَوْلُ الْعَقْلِ: خشم دیوگمراه‌کننده بردباری و شکیب یا دانش و خرد باشد. (ج ۱/۲۶۴)
 - الْغِنَى تَعَبٌ مَحْبُوبٌ وَالْفَقْرُ رَاحَةٌ مَكْرُوهَةٌ: توانگری رنجی خوشایند و بینوایی آسانی‌ای نادلپسند باشد. (همان)
 - الْغَيْرَةُ مِنَ الْإِيمَانِ: رشکینی بر نام و ننگ از ایمان باشد. (همان)

فا

- الْفُتُوَّةُ هِيَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالتَّوَاضُعُ عِنْدَ الدَّوْلَةِ وَالسَّخَاءُ عِنْدَ الْقِلَّةِ وَالْعَطَاءُ بِغَيْرِ مَنَّةٍ: جوانمردی بخشایش در گاه پیروزی، و فروتنی هنگام خوشبختی، و دهبش به روز تنگ‌دستی، و بخشش بی‌سرزنش و سراکوفت^۲ باشد. (همان)
 - الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنَ شَتَّى الْمُرْسَلِينَ: گریختن از آنچه تاب و توان بر آن نباشد، راه و روش پیامبران است. (همان)
 - فِعْلُ الْحَكِيمِ لَا يَخْلُو عَنِ الْحِكْمَةِ: کار حکیم بی‌حکمتی نیست. (ج ۲/۱۱۴۴)

قاف

- الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ: بینوایی و درویشی روسیاهی دو جهان باشد. (ج ۱/۲۶۵)
 - الْعَقْلُ عَقَالٌ: خرد پایبند مردان باشد. (همان، ج ۱/۲۶۱)
 - الْعِلْمُ أَوْلُهُ مُرٌّ مَذَاقُهُ لَئِنْ آخِرُهُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ: دانش در آغاز تلخ و در انجام شیرین‌تر از انگبین باشد. (ج ۱/۲۶۲)
 - الْعِلْمُ صَبْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ: دانش چون شکاری باشد و نوشتن بندی بر پای آن. (ج ۲/۲۶۲)

۲. ظعنه

- الْقَائِلُ لَا يَكُونُ فَاعِلًا: هستی‌پذیر، هستی‌بخش نباشد. (ج ۱/۲۶۶)
- الْقَادِمُ يُرَآءُ: رسیده را دیدار کنند. (همان)
- الْقَاصُّ لَا يُحِبُّ الْقَاصَّ: داستان‌سرایان و هنگامه‌گیران یکدیگر را به دوست نگیرند. (همان)
- الْقَاضِي جَاهِلٌ بَيْنَ الْعَالَمِينَ: داور نادانی است میان دو دانا. (ج ۱/۲۶۷)
- الْقَبْرُورُوضَةُ مِنَ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ التَّيْرَانِ: گور مرد یا باغی از باغ‌های بهشت با مِغَاكِي^۳ از مِغَاكِي‌های دوزخ است. (همان)
- الْقَرَضُ مِقْرَاضٌ الْمَحَبَّةِ: وام مِقْرَاض و دوکارد^۴ دوستی باشد. (همان)
- الْقَلْبُ يُدْرِكُ مَا لَا يُدْرِكُ الْبَصَرُ: با دل چیزها توان دیدن که به چشم نتوان. (همان)
- الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى: بسنده‌کاری گنجی است که به پایان نرسد. (ج ۱/۲۶۸)
- الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ: بسنده‌کاری دارایی و خواسته‌ای است که هرگز سپری نگردد. (همان)
- قِيمَةُ كُلِّ امْرٍءٍ مَا يُحْسِنُهُ: ارزش هر مرد به اندازه دانایی اوست. (ج ۲/۱۱۷)

کاف

- الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ: بیشه‌ور و رنج‌برد دوست خدای باشد. (همان)
- الْكَذُوبُ قَدْ يَصْدُقُ: دروغ‌گو نیز گاه‌گاه راست گوید. (همان)
- كُلُّ امْرٍءٍ فِي بَيْتِهِ صَبِيٌّ: همه مردان در خانه خود کودکان باشند. (ج ۳/۱۲۲۶)
- كَلَامُ الْمُلُوكِ مَلُوكُ الْكَلَامِ: گفتار پادشاهان، پادشاه گفتارهاست. (ج ۳/۱۲۲۴)
- الْكَلْبُ يَنْوُحُ وَالْقَمَرُ يَلُوحُ (یا) وَالْبَدْرُ يَلُوحُ: سگ لایده^۵ و ماه تابد. (ج ۱/۲۸۱)
- الْكَمَالُ لِلَّهِ: تمامی خدای راست. (همان)
- الْكِنَايَةُ أَبْلَغُ مِنَ التَّصْرِيحِ: در پرده گفتن گاهی رساتر از روشن گفتن باشد. (ج ۱/۲۶۹)

لام

- لَا تُؤَدِّبُوا أَوْلَادَكُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ فَإِنَّهُمْ خُلِقُوا لِغَيْرِ زَمَانِكُمْ: فرزندان خود را به خوی خویش مپرورید، چه آنان را برای روزگاری جز روزگار شما آفریده‌اند. (ج ۳/۱۳۴۳)
- لَا إِسْرَافَ فِي السَّرَاحِ: فراخ‌روی و گزافه در روشنایی و چراغ نباشد. (همان، ج ۳/۱۳۴۰)
- لَا خَيْرَ فِي مَعْرُوفٍ إِذَا أَحْصَى: نیکی نباشد، چون شمار آن نگاهدارند. (ج ۳/۱۳۵۲)
- لَا تَسْتَحِي مِنْ اعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْجِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ: از دِهَشِ اندک شرم مدار، چه به یک بارگی نومید کردن از دِهَشِ اندک ناچیزتر باشد. (ج ۳/۱۳۴۱)
- لَا تُصَدِّقَنَّ مِنَ الْأَخْبَارِ مَا لَا يَسْتَقِيمُ فِيهِ الرَّأْيُ: از گواهی‌ها آنچه را که خَرَدِ بدان نگراید باور مدار. (همان)
- لَا تَطْرَحْ دُرًّا فِي أَقْدَامِ الْكِلَابِ: در پای سگان مروارید مریز. (ج ۳/۱۳۴۱)
- لَا تَطْلُبْ مِنَ الْكَرِيمِ صَغِيرًا فَتَكُونَ عِنْدَهُ حَقِيرًا: از جوانمرد اندک و ناچیز مخواه تا در چشم او خُرد نمایی. (ج ۳/۱۳۴۲)
- لَا تَمَائِزٌ بَيْنَ الْأَعْدَامِ: میان نابودها نشان جدایی نبود. (همان)

۳. گودال، چاله

۴. قیچی

۵. عوعو کردن سگ

- لا تَنْقُضِ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ: باور پیشین به گمانِ پسین تباہ مکن. (ج ۳/ ۱۳۴۳)
 - لا تَبْدَأْ لِلْمَصْدُورِ أَنْ يَنْفُتَ: مرد جگر تفتته را چه چاره از خَبُو و خَلَط افکندن؟! (ج ۳/ ۱۳۴۰)
 - لا يُؤْخَذُ الْجَارُ بِذَنْبِ الْجَارِ: همسایه را به گناه همسایه نگیرند. (ج ۳/ ۱۳۶۱)
 - لا يَجْتَمِعُ السِّيفَانِ فِي غَمْدٍ: دو شمشیر در نیامی نگنجد. (ج ۲/ ۸۳۱)
 - لِلْعَاقِلِ شِمَّةٌ: خردمند پیش‌بین باشد. (ج ۳/ ۱۳۶۹)
 - اللَّجَّاجُ شَوْمٌ: ستیزه و شوخ‌دیدگی کاری ناخجسته است. (ج ۱/ ۲۷۰)
 - اللِّسَانُ كَلْبٌ عَقُورٌ: زبان سگی گزنده است. (همان)
 - لِكُلِّ مَقَالٍ مَقَامٌ: هر سخن را جایگاهی است. (ج ۳/ ۱۳۶۸)
 - لَوْ عَلِمَ الْمُلُوكُ مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ لَذَّةِ الْعِلْمِ لَحَارَبُوا بِالسُّيُوفِ عَلَيْهِ: اگر پادشاهان از مزه دانش آگاه شوند با شمشیر در به دست کردن آن به جدال ما برخیزند. (ج ۳/ ۱۳۷۲)
 - لَوْمْ بِالرَّجُلِ أَنْ يَسْتَخْدِمَ ضَيْفَهُ: به کار خدمت داشتن مرد میهمان خود را ننگ باشد. (ج ۳/ ۱۳۷۳)
 - اللَّهُمَّ تَفْتَحْ بِاللَّهْيِ: نعمت زبان مرد بگشاید. (همان)
 - اللَّهُمَّ اشْعَلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ (یا) بِأَنْفُسِهِمْ: خدایا ستم‌کاران را با یکدیگر سرگرم کن تا به دیگران نتوانند پرداخت. (همان)
 - لَيْسَ الْبَيْعُ عَلَى أبنَاءِ الْمُلُوكِ: پادشاه‌زادگان را چون اسیر شوند به بردگی نگیرند. (همان)
 - لَيْسَ عَلَى الْمَجْنُونِ حَرْجٌ: بر دیوانه قلم نیست. (ج ۳/ ۱۳۷۴)
 - لَيْسَ كُلُّ مَا يَعْلَمُ يُقَالُ: همه دانسته نگویند. (ج ۳/ ۱۳۷۵)
 - لَيْسَ وَرَاءَ عِبَادَانَ قَرِيَّةٌ: آن سوتر عبادان دهی نیست. (ج ۳/ ۱۳۷۵)
- میم
- مَنْ تَجَنَّبَ الْخَبَارَ آمِنَ الْعِنَاةِ: آن که از سوراخ‌های موش پرهیز کند، از پای لغزایمن ماند. (ج ۴/ ۱۷۳۹)
 - مَا اشْتَارَ الْعَسَلُ مِنَ اخْتَارِ الْكَسَلِ: آن که کاهلی گزیند انگبین نچیند. (ج ۴/ ۱۷۴۱)
 - الْمَرْأَةُ تَأْخُذُ مِنْ دِينِ بَعْلِهَا: دین و ادب شوی را در زن تأثیر باشد. (ج ۱/ ۲۷۱)
 - الْمُتَعَبِدُ بِإِلَافِقِهِ كَالْحِمَارِ فِي الظَّاحِقَةِ: پارسای بی دانش چون خر آسیا باشد. (ج ۱/ ۲۷۰)
 - الْمُدْعَى لَوْ تَرَكَ تَرَكَ: چون مدعی از دعوی خویش دست بازدارد، دست از او بازدارند. (ج ۱/ ۲۷۱)
 - الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ: مرد بر دین دوست خویش باشد. (همان)
 - الْمَرْءُ فِي ظَنِّ لِسَانِهِ لَا فِي ظَلِيلَسَانِهِ: مرد در نورد زبان پوشیده است، نه در گلیم و طیلسان. (همان)
 - الْمَرْءُ يَعِجْزُ لَا الْمَحَالَةُ: مرد درمانده و ناتوان شود، لیکن چاره و ترفند ناتوان و درمانده نگردد. (ج ۱/ ۲۷۲)
 - الْمُرْكَبُ يَنْتَفِي بِانْتِفَاءِ أَحَدِ أَجْزَائِهِ: چیز آمیغی از بشدن یک بخش آن از میان بشود. (همان)
 - الْمُسْلِمُ مِنَ سَلِيمِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ: مسلمان آن کس است که مسلمانان از دست و زبان او بی‌گزند مانند. (همان)
 - الْمُسْتَحَقُّ مَحْرُومٌ: نیازمند بیشتر بی بهره ماند. (همان)
 - الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ: رأی زننده استوار باشد. (همان)

- **المُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدٌ وَلِلجَازِعِ اثْنَانِ**: سختی و اندوه ناشکیبا
دوچندان اندوه و سختی شکييا باشد. (همان)
- **المَعْدَةُ بَيْتٌ كُلِّ دَاءٍ وَالحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ**: شکم خانه دردها و
پرهیز و خویشستن داری سر همه درمان هاست.
(همان)
- **المَغْرُورُ يَرْجِعُ إِلَى مَنْ عَرَفَ**: دریافت زیان فریفته برفریبنده است.
(همان)
- **المُقَدِّرُ كَاتِبٌ**: نبشته بازگردد. (همان)
- **المُكَاتِبَاتُ أَحَدُ اللَّقَائِنِ**: نامه دویم دیدار باشد. (ج ۱/۲۷۳)
- **المُكَاتِبَاتُ نِصْفُ المُلَاقَاتِ**: نامه نیمی از دیدار باشد. (همان)
- **المِكَتَارُ كَحَاطِبِ اللَّيْلِ**: پُرگویی چون خارکن به شب باشد.
(همان)
- **المَلِكُ لِلَّهِ**: پادشاهی خدای راست. (همان)
- **المَمْلُوكُ عَيُوزٌ**: پادشاهان رَشِکَن باشند. (همان)
- **مَنْ أَجَبِي فَقَدْ أَرَبِي**: آن که کِشت فروشد پیش از آنکه صلاحش
پدید آید ربا کرده است. (ج ۴/۱۷۳۷)
- **مَنْ أَعَزَّ فَلَسَهُ أَذَلُّ نَفْسِهِ**: آن که دَرَم را گرامی داشت، خویشستن خوار
کرد. (ج ۴/۱۷۳۸)
- **مَنْ جَدَّ وَجَدَّ**: کوشنده کام‌روا شود. (ج ۴/۱۷۴۰)
- **مَنْ حَلَّ الطَّلَقَ اسْتَعْنَى مِنَ الخَلْقِ**: آن که طلق را آب‌کردن تواند از
نیاز مردمان وارهد. (ج ۴/۱۷۴۱)
- **المَنْدَلُ الرِّطْبُ فِي أوطَانِهِ حَظْبٌ**: داریوی مَنَدَلی در مرزبوم
خویش چون همیشه‌ای باشد. (ج ۱/۲۷۴)
- **مَنْ وادَاكَ لِأَمْرٍ زَالَ حِينَ زَوَالِهِ**: آن که تورا زی چیزی دوست گیرد،
چون آن چیز بشد، تورا دشمن دارد. (ج ۴/۱۷۵۱)
- **مَنْ يَسْمَعُ يَخَلُّ**: آن که شنود گمان برد. (ج ۴/۱۷۵۲)
- **المُؤْمِنُ أَلْفٌ مَالُوفٌ**: مؤمن خون‌گرم و خوگر باشد. (همان)
- **«المُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»**: مؤمنان یکدیگر را برادران باشند. (همان)
- **المُؤْمِنُونَ حُلُوبُونَ**: مؤمنان شیرینی دوست باشند. (همان)
- **المِيسُورُ لَا يُتْرَكُ بِالمَعْسُورِ (يا) لَا يُسْقَطُ بِالمَعْسُورِ**: از بخشش شدنی
و بودنی برای ناشدنی و نابودنی دست باز ندارند. (همان)
- نون**
- **النَّادِرَةُ لَا تُرَدُّ**: از گفتن چربک و بزله چون به جایگاه آید باز نتوان
ایستاد. (ج ۱/۲۷۵)
- **النَّارُ وَلَا العَارُ**: سوختن به آتش به که در ننگ زیستن. (همان)
- **النَّاسُ أَتْبَاعُ مَنْ غَلَبَ**: مردمان پیروان چیره‌شدگان و
پیروزی یافتگانند. (ج ۱/۲۷۵)
- **النَّاسُ أَحَادِيثُ**: مردمان افسانه‌ها باشند. (همان)
- **النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا**: مردمان هر آنچه را ندانند دشمن گیرند.
(همان)
- **النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ**: مردمان به روزگار خویش
ماننده تر باشند تا به پدران خود. (همان)
- **النَّاسُ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ مَا سِوَاهُمَا هَمَجٌ**: مردمان بردو گونه باشند:
دانا و دانش‌آموز و جزاین دو، گولان و فرومایگان اند. (همان)
- **النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ**: مردمان دین پادشاهان خویش گیرند.
(همان)
- **النَّاسُ مِنْ جَهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ / أَبُوهُمْ آدَمُ وَ الأُمُّ حَوَاءُ**
مَا الفَخْرُ إِلَّا لِأَهْلِ العِلْمِ إِنَّهُمْ / عَلَى الهُدَى لِمَنْ اسْتَهْدَى أدْلَاءُ:
مردمان در چهره و دیدار همانند و هَمال باشند. همه را پدر، آدم، و
مادر حَوَاست. برتری تنها دانشمندان راست، چه آنان راه‌جویان را
راهبران اند. (ج ۱/۲۷۶)
- **النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا**: مردمان خفتگان اند و آن‌گاه بیدار
شوند که مُرده باشند. (همان)
- **النَّاسُ مُجْرَبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ**: مردمان را به کردار آنان پاداش و کیفر
دهند. (همان)
- **النَّاسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ**: مردمان برخواست و جان
خویش درازدستان باشند. (همان)
- **النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ**: مردمان چون کان زرو
سیم گوناگون باشند. (همان)
- **النَّاقِصُ كَالْمَعْدُومِ**: کم و نارسا چون نابوده‌ای است. (همان)
- **النَّبِيذُ بِغَيْرِ التَّعَمِّ عَمٌّ**: شراب بی سرود و ترانه اندوهی باشد. (همان)
- **النَّجَاتُ فِي الصِّدْقِ**: رستگاری در راستی باشد. (همان)
- **النُّجُومُ حَقٌّ وَ أَحْكَامُهُ باطِلٌ**: دانش ستاره‌شناسی، راست، و
أَحْكَامِ آن دروغ است. (همان)
- **النَّجْوَى مِنَ عَمَلِ الشَّيْطَانِ**: به رازگفتن از کارهای دیو باشد.
(ج ۱/۲۷۹)
- **نَحْنُ الدُّنْيَا مَنْ رَفَعْنَاهُ ارْتَفَعَ وَ مَنْ وَضَعْنَاهُ اتَّضَعَ**: ماییم روزگارا!
آن را که برداشتیم بلندی گرفت و آن را که بنهادیم خوار شد.
(ج ۴/۱۸۰۲)

- الِيسَاءُ حَبَائِلُ الشَّيْطَانِ: زنان پای دام‌های دیو باشند. (ج ۱/۲۷۹)
- التُّصْحُ بَيْنَ الْمَلَأَتَرِيحُ: کسان را بر سرانجمن اندرزگفتن، گونه‌ای از سزاگرفت و سرزنش باشد. (همان)
- النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ: پاکیزگی از ایمان باشد. (همان)
- نِعَمَ الْحَتُّنُ الْقَبْرُ: نیک دامادا که گور است. (همان، ج ۴/۱۸۱۸)
- نِعَمَ النَّسَبِ النَّسَبُ: نیک‌گهر و نژادا که خواسته است. (همان، ج ۴/۱۸۱۸)
- النَّفْسُ إِنْ لَمْ تَشْغَلْهَا شَغَلَتْكَ: اگر نفس را به کار نگماری او تو را به کار گمارد. (همان)
- النَّقِيبَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ وَلَا يَرْتَفِعَانِ: دو نقیض با یکدیگر گرد نیابند و نیز نتواند شد که هر دو از میان بشوند. (ج ۱/۲۸۰)
- النَّوْمُ أَخُ الْمَوْتِ: خواب برادر مرگ است. (همان)
- النَّوْمُ فَرْخُ الْغَضَبِ: خواب خشم بنشانند. (همان)
- یا
- الْيَأْسُ إِحْدَى الرَّاحَتَيْنِ: نومیدی دویم آسودگی است. (همان)
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ: ای گروندگان بدین مسلمانی بپرهیزید از بسیاری گمان چه پاره از گمان‌ها گناهی است. (ج ۱/۲۹۰)
- الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّتَانِ: راه دست راست و چپ دو بی‌راهه باشد. (ج ۱/۲۸۲)
- الْيَوْمَ حَمْرٌ وَغَدًا أَمْرٌ: امروز به شراب نشینیم و فردا در کارها بینیم. (ج ۱/۲۸۲)

...

واو

- الْوُجُودُ حَيْرٌ: هستی نیکی باشد. (همان)
- الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ: تنهایی به که هم نشین بد. (همان)
- الْوَقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ: روزگار چون شمشیری بُران باشد. (همان)
- الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ: از یکی و یگانگی، بسیاری برنخیزد. (همان)
- الْوَطَنُ الْأُمُّ الْثَانِي: زادبوم و جای باشی مرد، دویم مادر مرد باشد. (همان)
- الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ: بازایستادن از آن کار که نیکی و بدی آن آشکار نباشد به از افتادن در تباهی است. (ج ۱/۲۸۰)
- الْوَلَدُ الْحُرِّيَّةُ بِأَبَائِهِ الْعُرَّةُ: فرزند آزاد مرد پیرو پدران بزرگوار خویش باشد. (ج ۱/۲۸۱)
- وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا: آنچه را ندانی در پی آن مَرُو؛ چه، چشم و گوش و دل هریک را باز پرس باشد. (ج ۱/۲۸۷-۲۸۹)
- وَالْفَضْلُ مَا شَهِدْتَ بِهِ الْأَعْدَاءُ: بزرگواری آن باشد که دشمنان بدان خستوشوند. (ج ۱/۲۶۵)
- الْوَلَدُ سِرُّ أَبِيهِ: فرزند راز و نمودار پدر باشد. (ج ۱/۲۸۱)

ها

- الْهَزْلُ فِي الْكَلَامِ كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ: لاغ و خوش طبعی در گفتار،

چند استدارک بر مقاله پیشین

- اِبْدَاءٌ بِتَفْسِيكٍ: از خود آغاز کن. (ج ۱/۷۷)
- اِنِّي اَخَافُ عَلٰى اُمَّتِي بَعْدِي ثَلَاثًا: حَيْفَ الْاِيْمَةِ وَالْاِيْمَانَ بِالنُّجُومِ وَتَكْذِيْبَ الْقَدْرِ: بر اَمّتِ خویش پس از خود بر سه چیز ترسانم: ستم پیشوایان و گرویدن به احکام ستاره‌شناسی و دروغ شمردن اختیار انسانی. (ج ۳/۱۳۴۴)
- خُذُوا الْعِلْمَ مِنْ اَفْوَاهِ الرِّجَالِ: دانش را از دهان مردان فراگیرید. (ج ۲/۷۲۳)
- کتابنامه
- دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.